

رسائل

مجله علمی دانش پژوهان مرکز آموزش های تخصصی فقه

شماره ۳، تابستان ۹۴

صفحات ۴۸ تا ۶۹

حامد پارسا*

parsa.ha2014@gmail.com

تقاص استقلالی

باز خوانی مشروعیت تقاص بدون اذن حاکم در فقه امامیه

چکیده

در فقه امامیه، حاکم شرع، محل رجوعی برای رفع اختلاف و استیفای حق است. اما سوال اینجاست که آیا این مرجعیت در تمام موارد، شمول دارد. در این بین تقاص دین در برخی انظار فقهی یکی از موارد استثنا شده در این مرجعیت، شمرده شده است. به عبارت روشن تر در تقاص دین می توان بدون استیذان از حاکم شرع به استیفای دین اقدام کرد و یا لازم است اذن حاکم شرع در این تقاص اخذ شود. فقها به اتفاق در برخی از موارد، قائل به جواز تقاص بدین صورت هستند و در برخی موارد اختلاف نظر دارند.

در تحقیق حاضر، موارد اتفاقی و اختلافی از هم تمایز داده شده است و در موارد اختلافی، انظار مطرح و مستندات هر یک تبیین شده است. در این بین مجوزین تقاص استقلالی که ظاهراً مشهور امامیه نیز آنها را همراهی می کند، برای توجیه نظر خود به اطلاقات و عمومات برخی ادله تمسک کرده اند و گروه نافین جواز به اصل حرمت تصرف در مال غیر تمسک کرده اند. در این مقاله، قول به عدم جواز تقاص استقلالی در موارد اختلافی تقویت شده است.

بنابر نظریه مختار، داین بدون استیذان از حاکم، حق تقاص دین خود را از اموال مدیون ندارد و در پرونده های قضایی که تصرف در مال غیر به ادعای حق تقاص استقلالی مطرح می شود،

لازم است به تصرف عدوانی داین در اموال مدیون حکم می‌شود که بنابراین داین، ضامن خواهد بود. ترتب این آثار، وجهی است که ضرورت این تحقیق را روشن می‌سازد.

کلیدواژگان:

مقاصه، شرایط تقاص، تقاص دین، اذن حاکم، تقاص استقلالی.

مقدمه

بنا بر آیه «لکم فی القصاص حیاة یا اولی‌الباب لعلکم تتقون» (بقره/۱۷۹)، قصاص یکی از احکام قرآنی است که مبتنی بر آن، فروع زیادی در فقه امامیه مطرح شده است. یکی از آنها تقاص به معنای قصاص مالی است. در فقه شیعه، جواز تقاص مشروط به شروطی است که در بسیاری از متون فقهی بدان اشاره گشته، اما این مسئله به صورت جداگانه و مبسوط، کمتر بررسی شده است.

در این راستا، تحقیق حاضر قصد دارد اعتبار استیذان از حاکم شرع در مشروعیت تقاص را بررسی کند. به عبارت دیگر، پرسش اساسی در این تحقیق، مشروعیت تقاص استقلالی است. آنچه مسلم است، جواز تقاص استقلالی در صورت در دسترس نبودن حاکم شرع یا مبسوط الید نبودن حاکم است. حال اگر حاکم مبسوط الید وجود داشت، آیا می‌توان به چنین جوازی حکم داد؟ امروزه، برخلاف گذشته چون حاکم مبسوط الید در نظام اسلامی در دسترس و تنازعات باب تقاص در محاکم فعلی پر تعداد است، به نظر می‌رسد مطالعه حکم تقاص استقلالی از جمله مسائل ضروری حوزه فقه باشد. چنانچه شرط استیذان از حاکم لازم دانسته شود، مالی را که فرد بدون رجوع به حاکم به عنوان تقاص از اموال مدیون برداشته، گرچه ذمه مدیون نسبت به وی مشغول است، اما این مال، حکم مال غضبی را دارد و احکام مربوط به آن نیز مترتب خواهد شد. اگر این شرط لازم نباشد، داین می‌تواند دین خود را استقلالاً تقاص کند و دیگر نیازی به رجوع به محاکم نیست. در نتیجه، ممکن است گفته شود که بسیاری از پرونده‌ها از فرآیند دادرسی در قوه قضاییه خارج می‌شود.

برای مطالعه این مسئله در این مقاله، پس از تقسیم تقاص، احکام موارد بدون اختلاف به صورت اجمالی تبیین می‌شود. سپس انظار فقها در موارد خلاف طبقه‌بندی می‌گردد. پس از آن، مطابق صورت‌بندی انجام شده، مستندات فقهی اقوال، مطرح و ارزیابی و در نهایت، قول مختار تبیین می‌شود.

معنای تقاص

قبل از وارد شدن به بحث، معنای کلمه «تقاص» را بررسی می‌کنیم؛ زیرا شناخت دقیق آن برای ورود به بحث ما که جایگاه حاکم شرع در تقاص است، مفید است. لسان العرب، تقاص را عدالت در قصاص دانسته است (این منظور ۷: ۷۶). همچنین زمانی که هر یک از افراد قومی، یکدیگر را در مال یا غیر مال قصاص کنند، گفته می‌شود: «قوم تقاص کردند» (همان). در شمس العلوم گفته شده است: «المقاصه: قاصه فی الشیء: إذا أخذ منه عوضا مکانه» (حمیری ۸: ۵۳۳۵) و تقاص را از قصاص دانسته است. (همان ۵۳۳۸) البته در کلمات فقها به غیر از «تقاص»، از کلمه «مقاصه» هم در معنای «تقاص» استفاده شده است که در تاج العروس، کلمه تقاص را مجاز می‌داند که از «مقاصه» گرفته شده است (واسطی ۹: ۳۳۸). بنابراین، کلمه «تقاص» و «مقاصه» در یک معنا به کار می‌روند و معنای آنها همان معنای قصاص است به شرط اینکه تناصف در قصاص رعایت شود. البته معنای اصطلاحی «تقاص» در لسان فقها با معنای لغوی آن اندکی تفاوت دارد؛ زیرا فقها آن را در قصاص مالی به کار می‌برند. مثلا میرزا حبیب‌الله می‌گوید: «جواز الاستقلال بإستیفاء الدین من باب التقاص» (میرزا کتاب القضاء ۲: ۱۰۸) یا: «الاستقلال بإستیفاء الدین من مال الجاحد تقاصا» (همان). آیت الله تبریزی می‌گوید: «کان جاحدا و لکن للدائن بینة بدینه فیمکن له استیفاء الدین بالمحاكمه إلی الحاکم و لکن الأظهر جواز التقاص» (أسس القضاء و الشهادة ۳۳۲).

بنابراین، کلمه «تقاص» یا «مقاصه» در معنای قصاص مالی به کار می‌رود و منظور این است که صاحب حق به اندازه طلبش از اموال مدیون قصاص کند؛ یعنی مالی را از اموال مدیون، عوض طلب خود بردارد.

تقریر محل نزاع

اگر حاکم شرعی نباشد یا باشد، ولی مبسوط الید نباشد، افراد جامعه مستقلاً از اموال مدیون (منکر) به قدر دین خود تقاص می‌کنند و همه فقها هم قائل به جواز تقاص در چنین موردی هستند و برخی مثل صاحب جواهر به این عدم اختلاف و حتی اجماع تصریح کرده‌اند (جواهر الکلام ۴۰: ۳۹۱). حال اگر حاکم شرع مبسوط الید وجود داشته باشد، چند صورت زیر از صورت‌های قابل تصور است:

الف) مدعی، ادعای یک عین خارجی را در اموال مدعی علیه می‌کند و نه دین کلی بر ذمه.

ب) مدعی ادعای یک دین کلی را بر ذمه مدعی علیه می‌کند و مدیون، معترف به حق اوست و حق او را می‌پردازد.

ج) مدعی ادعای دینی بر ذمه مدعی علیه می‌کند، ولی مدعی علیه انکار می‌کند و مدعی هم بینه محکمه‌پسند دارد که می‌تواند نزد حاکم اقامه دعوا کند.

د) مدعی ادعای دینی بر ذمه مدعی علیه می‌کند و مدعی علیه (نزد مدعی)، معترف به حق اوست، ولی حق او را ادا نمی‌کند.

در این چهار صورت قابل تصور، فقط دو صورت آخر محل بحث ماست؛ زیرا در دو صورت اول، اختلافی بین فقها دیده نمی‌شود و فقط فقها در دو صورت آخر اختلاف دارند. برخی از فقها مثل آیت الله خویی به این اختلاف اشاره کرده‌اند (مبانی تکمله المنهاج-موسوعه ۴۱: ۵۶). برخی از فقها قائل به جواز تقاص شده‌اند و برخی قائل به عدم جواز تقاص در این دو صورت هستند. قبل از اینکه وارد بحث اصلی شویم، ابتدا یک بررسی اجمالی در مورد دو صورت اول مسئله می‌کنیم؛ زیرا برای درک بهتر بحث مفید است.

دو صورت متفق علیه

الف) تقاص در فرض عین بودن دین

در فرض اول که مدعی ادعای عین خارجی را می‌کند، یعنی ادعا می‌کند مالی از اموالش در دست شخص دیگری است، همه فقها قائل به جواز استقلال در استیفای مال هستند و رجوع

به حاکم شرع برای استیفای مال را واجب نمی‌دانند. بعضی مثل سبزواری به اطلاق روایات تقاص و اتفاق فقها بر جواز تمسک کرده‌اند (مهذب الاحکام ۲۷: ۱۴۷). بعضی هم به قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» تمسک کرده‌اند؛ زیرا هر کس بر مال خود مسلط است و اختیار گرفتن مال خود از دست دیگری را دارد. مثلاً آیت الله خویی می‌گوید: «إذا کان مال شخص فی ید غیره جاز له أخذ منه بدون إذنه و ذلك لقاعدة سلطنة الناس علی اموالهم» (مبانی تکمله المنهاج-موسوعه ۴۱: ۵۴).

ب) تقاص در فرض مقر به دین بودن مدیون و عدم استتکاف از پرداخت

در فرض دوم که مدعی ادعای دین کلی بر ذمه شخص می‌کند و مدیون، معترف به حق اوست و حق او را می‌پردازد، تقاص جایز نیست؛ زیرا دین شخص به صورت کلی است و تعیین این کلی در مال جزئی و خارجی فقط در اختیار مالک است. پس تصرف در اموال شخص و تطبیق آن بر مالی از اموال مدیون بدون اذن صاحبش جایز نیست. مثلاً صاحب جواهر می‌گوید که مخاطب، خود غریم است و او مخیر است در تعیین و بدون تعیین او، حق در چیزی متعین نمی‌شود: «لأن للغريم نفسه تخییراً فی جهات القضاء لأنه المخاطب فلا يتعين الحق فی شیء من دون تعیینه» (همان ۳۸۸). آیت الله خویی نیز می‌گوید: «ذلك لأن ماله فی ذمة الغير کلی و لا ولاية للدائن فی تطبیقه علی شخص مال من اموال المدین حتی یكون مالکاً له» (مبانی تکمله المنهاج-موسوعه ۴۱: ۵۴). حتی شیخ طوسی در این فرض ادعای عدم خلاف می‌کند (الخلاف ۶: ۳۵۵).

ج) تقاص در فرض انکار دین توسط مدیون و بینه داشتن مدعی

در فرض سوم که مال مورد ادعا، دین است و مدعی علیه آن را انکار می‌کند، ولی مدعی بینه دارد، بین فقها اختلاف شده است. برخی از فقها به اختلاف یاد شده نسبت به فرض منکر بودن مدیون اشاره کرده‌اند. مثلاً آیت الله گلپایگانی می‌گوید: «الثالثة: أن یکون المدین جاحداً للحق و فی هذه الحالة خلاف بین الأصحاب» (کتاب القضاء ۲: ۱۰۵).

الف) انظار و ادله مثبتین تقاص استقلالی در فرض انکار مدیون

اگر مدعی ادعا کند دینی بر ذمه شخصی دارد و او انکار می کند، ولی مدعی بیینه محکمه پسند دارد و می تواند از طریق حاکم، حق خود را استیفا کند، برخی از فقها قائل به جواز تقاص به طور استقلالی شده و رجوع به حاکم را برای استیفای حق ضروری ندانسته اند. حال اقوال برخی از فقهای پیرو این نظریه را ذکر می کنیم:

■ شیخ طوسی

شیخ طوسی از پیروان نظریه اول یعنی نظریه جواز تقاص به طور استقلالی است. ایشان نسبت به فرضی که شخصی از شخص دیگر حقی طلب دارد، ولی آن شخص انکار می کند، می گوید داین می تواند از اموال مدیون تقاص کند (الخلافاً ۶: ۳۵۵). شیخ طوسی در ادامه تصریح می کند که در این جواز تقاص، بین کسی که می تواند به وسیله حاکم شرع، حق خود را استیفا کند، با کسی که نمی تواند استیفا کند، فرقی نیست. پس شیخ طوسی قائل به جواز تقاص به طور مطلق است: «سواء كان له بحقه بينة يقدر على إثباتها عند الحاكم أو لم يكن» (همان).

شیخ طوسی برای نظر خود که قول به جواز تقاص به طور استقلالی است، دو دلیل می آورد؛ یکی، اجماع و دیگری، روایات: «دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم» (همان). یکی از روایاتی را که شیخ طوسی به آن استناد می کند، روایت هند، همسر اباسفیان است: «أن هند امرأة أبي سفیان جاءت إلى النبی علیه السلام فقالت یا رسول الله إن أبا سفیان رجل شحیح، و انه لا يعطینی ما یکفینی و ولدی إلا ما أخذہ منه سرا، فقال: خذی ما یکفیک و ولدک بالمعروف» (همان). همسر اباسفیان نزد پیامبر آمد و گفت: اباسفیان، مرد پستی است و نفقه ای نمی دهد که کفاف من و بچه ام را بدهد، مگر آنچه من پنهانی از او برمی دارم. پیامبر فرمود: مقداری بردار که تو و بچه ات را کفایت می کند.

دلالت روایت واضح است. پیامبر به شخصی که از کسی طلب دارد و او ادا نمی کند، می گوید به مقدار طلبت بردار و این همان تقاص استقلالی است؛ زیرا خود پیامبر که حاکم شرع بود،

برای استیفای حق اقدام نکرد و به داین می گوید خودت طلبت را بردار. البته استناد به این روایت، اشکالی دارد که بعداً به آن می پردازیم.

■ محقق حلی

محقق حلی از جمله قائلین به جواز تقاص به طور استقلالی است. ایشان در فرضی که مدعی ادعای دینی بر ذمه شخصی کند و آن شخص انکار کند، ولی مدعی بینه داشته باشد و بتواند نزد حاکم اثبات دعوا کند، قائل به جواز تقاص مستقلاً و بدون رجوع به حاکم شده است: «لو كان المدین جاحداً و للغريم بينة تثبت عند الحاکم و الوصول إليه ممکن ففی جواز الأخذ تردد أشبهه الجواز» (شرائع ۴: ۹۹). البته ایشان با اشاره به اشکال در مسئله، قول به جواز را اختیار می کند. دلیل محقق حلی، عمومیت ادله اذن در تقاص است: «علیه دل عموم الإذن فی الاقتصاص» (همان ۱۰۰).

■ شهید ثانی

شهید ثانی یکی از قائلین به جواز تقاص به طور استقلالی است. ایشان ابتدا به وجود دو قول در مسئله اشاره می کند: «لو كان جاحداً أو مماطل، لو كان هناك بينة يثبت بها الحق عند الحاکم لو أقامها، و الوصول إليه ممکن، ففی جواز أخذها قصاصاً من دون إذن الحاکم قولان» (مسالك الافهام ۱۴: ۷۰). اگر مدعی علیه، منکر یا مماطل باشد و مدعی بینه‌ای داشته باشد که اگر نزد حاکم اقامه دعوا کند، اثبات حق کند و وصول به حاکم ممکن باشد، در جواز گرفتن حق از باب قصاص، بدون اذن حاکم، دو قول است.

شهید ثانی دلیلی را که برای نظر جواز بیان می کند، همان عمومات قصاص است (همان). همچنین ایشان به حدیث پیامبر اکرم (ص) برای جواز استناد می کند که می فرماید: «لّی الواجد یحلّ عقوبته و عرضه». البته ایشان اعتراف می کند تسلط بر مال دیگری بدون اذن صاحبش (که دلیل قول دوم است)، خلاف اصل مسلم است، ولی می گوید اعراض از اصل برای دلیل جایز است و در ما نحن فیه هم دلیل موجود است و قول به جواز را می پذیرد: «الأقوی الأول. و کون التسلط علی مال الغير بغير إذنه خلاف الأصل مسلم، لكن العدول عن الأصل لدلیل جائز، و هو هنا موجود» (همان ۷۱).

■ آقا ضیا

آقا ضیا یکی دیگر از فقهاست که قائل به جواز تقاص با وجود تمکن رجوع به حاکم است. ایشان هم مثل فقهای دیگر به روایات تمسک می‌جوید و می‌گوید مقتضای ترک استفصال در روایات این است که داین بتواند استقلالاً تقاص کند، حتی اگر تمکن رجوع به حاکم را داشته باشد: «لایخفی إن مقتضی ترک الاستفصال فیها استقلاله بالتقاص حتی فی فرض تمکنه من الاستئذان من الحاکم او اثبات حقه لدیه» (کتاب القضا ۱۶۳).

■ آیت الله خویی

آیت الله خویی قائل به جواز تقاص به طور مطلق است و در مبانی تکمله المنهاج به اختلاف در مسئله اشاره می‌کند (مبانی تکمله المنهاج-موسوعه ۴۱: ۵۶). ایشان در ادامه به اطلاعات ادله تقاص استناد می‌کند و قول به جواز را می‌پذیرد: «ولکن الظاهر جوازه مطلقا، لما مر من اطلاق الدلیل فلا وجه للاقتصار علی المورد المتیقن» (همان).

بنا بر آنچه از اقوال فقها گذشت، ادله این گروه را در فرض انکار مدیون و بیینه داشتن داین در قالب دو صورت می‌توان بیان کرد: اول، اجماع و دوم، اطلاعات و عمومات روایات.

اجماع

اجماع یکی از دلایلی است که قائلین به جواز تقاص به طور استقلالی به آن تمسک می‌کنند. البته فقط برخی از آنها به اجماع تمسک کرده‌اند. این اجماع را شیخ طوسی نقل می‌کند: «دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم» (الخلاف ۶: ۳۵۵).

اطلاقات و عمومات

اطلاقات و عمومات ادله تقاص، عمده دلیلی است که همه فقهای قائل به جواز تقاص به طور استقلالی به آن استناد می‌کنند؛ زیرا زمانی که از امام درباره تقاص سؤال می‌شد، امام می‌فرمود تقاص جایز است و جواز تقاص را به صورتی مشروط نمی‌کرد که نتوان از طریق رجوع به حاکم شرع، حق را استیفا کرد. پس تقاص مطلقا جایز است.

حال برخی از روایاتی را که فقها به اطلاق آن تمسک کرده‌اند، ذکر می‌کنیم:

- روایت جمیل بن دراج: «قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن الرجل يكون له على الرجل الدين

فجده فیظفر من ماله بقدر الذی جده آیاخذہ و إن لم یعلم الجاحد بذلک؟ قال (ع): نعم»
(طوسی، تهذیب الاحکام ۶: ۳۴۹).

«از امام صادق (ع) درباره مردی پرسیدم که مالی از شخصی طلب داشت، ولی آن مرد آن را انکار کرد. سپس مالی از جاحد به اندازه مالی که از او برداشته بود، به دست آن مرد افتاد. آیا می‌تواند آن را به جای مال خودش بردارد، اگرچه جاحد نفهمد؟ فرمود: بله».

– صحیحہ داوود بن زریبی: «قال: قلت لأبی الحسن موسی (ع) إني اعامل قوما و ربما أرسلوا الّی فأخذوا منی الجاریه و الدابه فذهبوا بها منی، ثم یلور لهم المال عندی فأخذ منه بقدر ما أخذوا منی؟ فقال (ع): خذ منهم بقدر ما أخذوا منك و لا تزدد علیه» (عاملی، وسائل الشیعه ۱۷: ۲۷۲).

«به امام رضا (ع) گفتم: من برای قومی کار کردم و آنها جاریه و دابه‌ام را از من گرفتند. سپس مالی از آنها به دست من افتاد. آیا جایز است به مقدار مالی که آنها از من گرفته‌اند، از آنها بگیرم؟ فرمود: به همان مقدار بردار و چیزی اضافه برندار».

– معتبره ابی بکر حضرمی عن ابی عبدالله (ع): «قال: قلت له: رجل کان له علی رجل مال فجده إیاه و ذهب به، ثم صار بعد ذلک للرجل الذی ذهب بماله مال قبله، آیاخذہ مکان ماله الذی ذهب به منه ذلک الرجل؟ قال (ع): نعم» (همان ۲۷۳).

«به امام صادق (ع) عرض کردم: مردی از مرد دیگر طلبی دارد، ولی آن را انکار کرده و برداشته است. سپس از او مالی به دست آن مرد افتاده است. آیا آن را به جای مالی که از او برداشته است، می‌تواند بردارد؟ فرمود: بله».

در این روایات، وقتی از امام (ع) سؤال می‌شود که تقاص کنم یا خیر؟، تأیید می‌فرماید. این فقها با تمسک به اطلاق این روایات، به جواز تقاص در این فرض حکم می‌کنند.

ب) انظار و ادله نفی کنندگان تقاص استقلالی در فرض انکار مدیون

در مقابل گروه اول، برخی از فقها قائل به عدم جواز تقاص به طور استقلالی شده‌اند. حال احوال و ادله برخی از فقهای پیرو این نظریه را ذکر می‌کنیم:

■ محقق در مختصر النافع

محقق در کتاب «المختصر النافع فی فقه الامامیه» قائل به عدم جواز تقاص به طور استقلالی شده است. ایشان در فرض جحود مدیون و بیّنه داشتن داین می‌گوید که داین نمی‌تواند به طور استقلالی استیفای حق کند: «مع جحوده علیه حجة لم يستقل المدعی بالانتزاع من دون الحاكم» (حلی، مختصر النافع ۲: ۲۸۴).

■ فخر المحققین در ایضاح الفوائد

فخر المحققین در کتاب «ایضاح الفوائد»، قول عدم جواز را اختیار می‌کند و استیفای حق را فقط از طریق رجوع به حاکم جایز می‌داند (ایضاح الفوائد ۴: ۳۴۶). ایشان علت عدم جواز را عدم ولایت می‌داند؛ زیرا تقاص، استبدال مال به مال است و داین عوض از دینش، مالی از اموال مدیون برمی‌دارد و کسی ولایت چنین کاری را ندارد به جز حاکم: «حيث أنه استبدال مال بمال و ليس له ولاية على المالك و يمكن ان يأخذ بحكم من له الولاية فلا يجوز تعديه» (همان).

■ فاضل آبی

فاضل آبی (متوفای ۶۷۲)، شاگرد محقق حلی نیز در ردیف قائلین به عدم جواز قرار می‌گیرد؛ زیرا در کتاب «کشف الرموز» که شرح کتاب النافع محقق است، فتوای استاد خود را نقل می‌کند و شرح می‌دهد، ولی هیچ اعتراضی به آن نمی‌کند. در واقع، آن را مثل مطلبی مسلم شرح می‌دهد و اشکالی بر آن وارد نمی‌کند. پس ظاهراً می‌توان ایشان را موافق استادش دانست: «إذا كانت الدعوى ديناً، وأقر المدعى عليه بثبوت الحق، ولا يمنع من الرد، أو يجحد (أنكرخ) المدعى عليه لكن للمدعى (عليه خ) بيّنه، فليس له (للمدعى خ) ان ينتزعه قهراً من يد المدعى عليه، بل عند الحاكم حسماً للخصومة» (کشف الرموز ۲: ۵۰۵).

■ آیت الله سبحانی

آیت الله سبحانی در ردیف قائلین عدم جواز قرار می‌گیرد. ایشان به طور مبسوط درباره مسئله، بحث و ادله مجوزین را رد می‌کند و در آخر می‌گوید که نظر محقق در کتاب نافع و شاگردش و فخر المحققین (یعنی عدم جواز که گذشت)، نظریه حق است: «و الحق، هو ما اختاره المحقق فی النافع و تلمیذه فی شرحه و فخر المحققین فی الإيضاح» (نظام القضاء و الشهاده ۲: ۷۱).

بنا بر آنچه گذشت، عمده دلیل نفی کنندگان تقاص استقلالی را در این فرض می‌توان اصل بیان کرد. بیشتر فقها برای قول به عدم جواز، به اصل تمسک می‌کنند و می‌گویند اصل، عدم جواز تصرف در مال غیر است و در جایی مثل تقاص که خلاف اصل است، باید به موضع ضرورت و قدر متیقن اکتفا کرد. در محل بحث، موضع ضرورت جایی است که داین نتواند به وسیله حاکم شرع، حق خود را بگیرد یا حاکم شرع نیست یا حاکم شرع، مبسوط الید نیست یا عادل نیست. پس در جایی که داین می‌تواند به وسیله حاکم شرع، حق خود را بگیرد، ضرورت منتفی است و در نتیجه، تقاص به طور استقلالی جایز نیست.

(د) فرض مقرّ به دین بودن مدیون، ولی ممتنع از ادا

۱. انظار و ادله مثبتین تقاص در این فرض

عده‌ای از فقها، در فرضی که مدیون اقرار به دین کند، ولی از ادا امتناع ورزد، قائل به جواز تقاص داین از اموال او به قدر دینش هستند. ایشان رجوع به حاکم را در این فرض لازم نمی‌دانند. حال اقوال و ادله برخی از فقهای پیرو این نظریه را ذکر می‌کنیم:

■ شیخ طوسی

شیخ طوسی همانند موردی که مدیون منکر بود، قائل به جواز تقاص، بدون نیاز به رجوع به حاکم شرع است. ایشان همان ادله یاد شده در فرض قبلی را برای این فرض نیز ذکر می‌کند. در واقع، ایشان هر دو صورت را یکی می‌داند (الخلاف ۶: ۳۵۵).

■ آیت الله خویی

آیت الله خویی در فرضی که مدیون از ادای دین امتناع کند، قائل به جواز تقاص به طور

استقلالی است. ایشان بین جاحد و ممتنع فرقی نمی‌بیند و همان طور که در فرض جاحد، قائل به جواز تقاص بود، در این فرض هم قائل به جواز تقاص است: «إذا كان امتناعه عن ظلم، سواء أ كان معترفاً به أم جاحداً، جاز لمن له الحقّ المقاصّة من أمواله و ذلك لعدّة روايات» (مبانی تکمله المنهاج-موسوعه ۴۱: ۵۴). دلیل آیت الله خویی، روایات است که این روایات در فرض منکر بودن مدعی علیه گذشت.

■ آیت الله گلپایگانی

آیت الله گلپایگانی از پیروان نظریه جواز تقاص در فرض امتناع است که ابتدا قول به عدم جواز را مطابق قواعد می‌داند، ولی در ادامه، قول به جواز تقاص را قبول می‌کند (کتاب القضا ۲: ۱۰۳). دلیلی که ایشان برای نظر خود می‌آورد، اطلاق روایات است: «لکن مقتضی اطلاق بعض الأدله الآتیة فی صورت الثالثه (إذا جحد المدیون) هو الجواز» (همان).

■ آیت الله تبریزی

آیت الله تبریزی از جمله فقهایی است که به اطلاق روایات استناد می‌کنند و قائل به جواز تقاص به طور مطلق می‌شوند: «تأمل بعضهم فی شمولها لما إذا كان المدین معترفا بالدين و لكن یمتنع عن أدائه و لو بالمماطلة اللاحقة بالامتناع، أو كان جاحدا و لكن للدائن بینة بدینه فیمکن له استیفاء الدين بالمحاكمة إلى الحاکم، و لكن الأظهر جواز التقاص فی الصورتین لإطلاق بعض الروایات» (أسس القضاء و الشهادات ۳۳۲).

ادله این گروه را دو مورد می‌توان دانست: اول، اجماع؛ دوم، اطلاقات و عمومات روایات.

اجماع

اجماع یکی از دلایلی است که برای جواز تقاص در این فرض به آن استناد شده است. البته تنها کسی که به اجماع استناد و اصلاً آن را مطرح کرده، شیخ طوسی است (الخلافاً ۶: ۳۵۵).

اطلاقات و عمومات روایات

تقریباً بیشتر فقهایی که قائل به جواز تقاص در ما نحن فیه هستند، به این دلیل استناد کرده‌اند. این گروه از فقها می‌گویند که روایات باب تقاص اطلاق دارند و شامل موردی می‌شوند که مدیون، مقرر باشد، ولی از ادای دین امتناع کند. بعضی از روایاتی که ایشان به اطلاق آن

تمسک کرده‌اند، در فرض قبلی ذکر شد و بعضی دیگر را برای نمونه در اینجا ذکر می‌کنیم:

- صحیحہ اُبی بکر: «قلت له: رجل لی علیه دراهم فجحدنی و حلف علیها أ یجوز لی إن وقع له قبلی دراهم أن أخذ منه بقدر حقی؟ قال: فقال: نعم» (طوسی، تهذیب الحکام ۶: ۳۴۸).

«به او گفتم: از مردی درهم‌هایی طلب داشتیم، ولی او انکار کرد و بر آن قسم خورد. آیا جایز است اگر از او درهم‌هایی به دست من رسید، از آنها به قدر حقم بردارم؟ گفت: آری.»

- خبر علی بن سلمان: «قال: کتب إلیه (علیه السلام) رجل غصب رجلا مالا أو جاریة ثم وقع عنده مال بسبب ودیعة أو قرض مثل ما خانه أو غصبه أ یحل له حبسه علیه أم لا؟ فکتب (علیه السلام) نعم یحل له ذلك إن کان بقدر حقه، و إن کان أكثر فیاخذ منه ما کان علیه و یسلم الباق.»

«به امام (ع) نوشته شد: مردی از مرد دیگر، مال یا جاریه‌ای غصب می‌کند. سپس مالی از او به سبب ودیعه یا قرض مثل همان چیزی که خیانت یا غصب کرده است، به دست آن مرد می‌افتد. آیا برای او جایز است آن را حبس کند یا خیر؟ امام نوشت: بله، جایز است برای او اگر به اندازه حق اوست و اگر بیشتر از حق اوست، مقداری را که او برداشته است، بردارد و بقیه را به او بدهد.»

فقیها به اطلاق این روایات استناد کرده‌اند و این روایات را شامل موردی می‌دانند که شخص، مقرر است، ولی از ادای آن امتناع می‌کند.

۲. انظار و ادله نفی کنندگان تقاص استقلالی در این فرض

در مقابل گروه اول، گروهی قائل به عدم جواز تقاص به طور استقلالی در فرضی هستند که مدیون، مقرر است، ولی از ادای دین امتناع می‌کند. اقوال برخی از فقهای پیرو این نظریه را مطرح می‌کنیم:

■ محقق حلی

محقق حلی بر خلاف فرض منکر بودن مدعی علیه، در این فرض، قائل به عدم جواز تقاص به طور استقلالی است (شرائع الاسلام ۴: ۹۹). به نظر ایشان، دین به صورت یک امر کلی است و مدیون مخیر در تعیین آن امر کلی است و در صورت امتناع فقط حاکم می‌تواند آن

را تعیین کند: «لأنّ للغریم تخیراً فی جهات القضاء فلا یتعین الحق فی شیء دون تعیینه أو تعیین الحاکم مع امتناعه» (همان). در واقع، ایشان از باب اینکه حاکم ولی الممتنع است، به عدم جواز تصرف غیر در اموال ممتنع حکم می‌کند.

■ علامه حلی

علامه حلی یکی از کسانی است که در فرض مقر و ممتنع بودن مدیون، قائل به عدم جواز تقاص به طور استقلالی است. ایشان هم طبق قاعده الحاکم ولی الممتنع به عدم جواز حکم می‌کند: «لو کان الدعوی دیناً و الغریم باذل مقرّ لم یستقل من دون تعیینه أو تعیین الحاکم مع المنع» (ارشاد الاذهان ۲: ۱۴۲). در جایی دیگر می‌فرماید: «فإن کان الغریم مقرّاً باذلاً لم یستقل بالأخذ من دون إذنه، لأنّ له الخيار فی جهة القضاء فإن امتنع استقلّ الحاکم دونه أيضاً» (قواعد الاحکام ۳: ۴۴۸).

■ شهید ثانی

شهید ثانی از پیروان نظریه عدم جواز تقاص در این فرض است. ایشان در فرض مقر و باذل بودن مدیون می‌گوید که تقاص جایز نیست؛ زیرا دین یک امر کلی است و مدیون در تعیین آن بر چیزی مخیر است: «لیس له الاستقلال بالأخذ، لأنّ حقّه أمر کلی فی ذمّة المدیون، و له التخیّر فی تعیینه من ماله، فلا یتعین فی شیء منه بدون تعیینه» (مسالك الافهام ۱۴: ۶۹). شهید ثانی در ادامه می‌گوید که حتی حاکم هم حق دخالت ندارد؛ زیرا حاکم، ولی الممتنع است و در فرض امتناع مدیون، حاکم دخالت می‌کند. پس در فرض ما که مدیون، مقر ولی ممتنع از اداست، حاکم فقط می‌تواند در اموال او تصرف کند و دینش را بپردازد: «لا مدخل للحاکم فی ذلك أيضاً و الحاکم إنما یلی علی الممتنع و من فی معناه» (همان).

■ محقق اردبیلی

محقق اردبیلی به عدم جواز تقاص در صورت مقر و ممتنع بودن مدیون حکم می‌کند و می‌گوید که هر چند مدیون از ادای دین امتناع می‌کند، داین باید برای استیفای حق به حاکم رجوع کند: «إن کان مقرّاً، و لکن لیس ببازل، و إن قال انا باذل و لکن یماطل، فالظاهر من ضوابطهم أنّ لیس له ذلك أيضاً، بل یرجع إلی الحاکم لیأخذ له» (مجمع الفوائد و البرهان ۱۲:

۹۸). محقق اردبیلی به ضوابط فقها استناد می‌کند، ولی آن ضابطه را بیان نمی‌کند و ظاهراً منظور از ضابطه همان الحاکم ولی الممتنع باشد. بنابراین، عمده دلیلی که ایشان به آن تمسک می‌کنند، فقط یک دلیل است و آن، الحاکم ولی الممتنع است.

این گروه از فقها به قاعده «الحاکم ولی الممتنع» استناد می‌کنند و می‌گویند کسی حق تصرف در مال دیگری را ندارد. در فرضی که شخصی دینی را باید بپردازد، چون این دین یک کلی در ذمه است، باید مدیون آن را در چیزی متعین کند و بدون تعیین او، دین در چیزی متعین نمی‌شود. در فرضی هم که مدیون از تعیین و پرداخت دین امتناع می‌کند، فقط حاکم شرع است که می‌تواند در اموال او تصرف کند و دین او را متعین و پرداخت کند. در واقع، حاکم طبق ولایتی که دارد، در اموال مدیون تصرف می‌کند و این ولایت برای غیر حاکم ثابت نیست.

د) قضاوت بین دو نظریه و بیان نظریه ارجح

برای رسیدن به قول حق باید ادله دو گروه را بررسی کنیم و ببینیم ادله کدام گروه متقن و اقواست. چون دو فرض مطرح شده در مسئله یک مناط دارد و آن تنازع و اختلاف بین دو نفر است، ما هر دو فرض را با هم بررسی می‌کنیم.

عمده دلیلی که قائلین به جواز برای جواز تقاص به طور استقلالی مطرح کردند، اطلاق ادله تقاص بود. اگر به این دلیل، خدش‌های وارد شود، دست آنها خالی می‌ماند.

الف) اشکال‌های وارد بر نظر مجوزین

اشکال اول: استشهاد عرفی

اشکالی که به ایشان وارد است، این است که شرایط زمانی که از ائمه (ع) سؤال شده، به گونه‌ای است که حاکم جور زمام امور را به دست داشته و امکان رجوع به او برای استیفای حق نبوده است یا دست کم، عسر و حرج داشته است و ائمه (ع) با توجه به آن شرایط، به جواز تقاص از مال مدیون حکم می‌کردند. در واقع، امام (ع) در آن مسئله جزئی (که امکان رجوع به حاکم نبود)، به جواز حکم می‌کردند، نه به صورت یک حکم کلی.

مؤید اشکال اول این است که چرا زمانی که پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع)، حاکم بودند، روایتی از ایشان درباره جواز تقاص نقل نشده است؟ علت این است که حکومت وقت مشروع بود و گرفتن حق توسط مدعی، ممکن. پس دلیلی برای استیفای حق توسط خود مدعی وجود نداشته است. در روایت هندی، همسر ابوسفیان (که در استدلال شیخ طوسی گذشت)، پیامبر، حاکم بود و هند نزد حاکم شرع رفت و پیامبر طبق ولایتی که داشت، به او اذن تقاص داد. بعضی از فقهای عظام به این اشکال اشاره کرده‌اند، از جمله صاحب جواهر که می‌گوید: «خذی ما یکفیک و ولدک بالمعروف»، این لم نقل ذلك إذن منه (صلی الله علیه و آله) «نجفی، جواهر الکلام ۴۰: ۳۸۹».

اشکال دوم: مورد روایات، استئذان است

اشکال بعدی این است که امام (ع) در مقام اذن بود و نه در مقام جواب به مسئله شرعی. همان طور که آقا ضیا به این اشکال اشاره کرده است، (کتاب القضا ۱۶۲) احتمال دارد سائل در مقام استئذان بوده باشد و نه در مقام استفتا. به عبارت دیگر، چون امام، حاکم شرعی واقعی (و نه ظاهری) زمان خود بود، اذن به تصرف در اموال غیر را به سائل داده است. پس این امر می‌شود همان رجوع به حاکم شرع برای استیفای حق. هر چند آقا ضیا این اشکال را ثبوتاً مطرح و در ادامه، رد می‌کند، ولی اشکال وارد است. مؤید نظر ما، قول صاحب جواهر است که در ذیل یکی از احادیث وارد شده در تقاص به این اشکال اشاره می‌کند و می‌گوید: «إن لم یکن ذلك إذنا منه (ع)» «نجفی، جواهر الکلام ۴۰: ۳۸۹-۳۹۰».

پس با وجود چنین احتمال محتملی، استناد به کلام امام (ع) برای خرق اصل مهمی مثل حرمت تصرف در مال غیر وجهی ندارد و به قول علما، «إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال».

اشکال سوم: مصلحت عامه

اشکال مهم دیگری که بر قائلین جواز تقاص به طور استقلالی وارد می‌شود، این است که با این کار، نظام جامعه بر هم می‌خورد؛ زیرا اگر هر کس با وجود حاکم مبسوط الید بخواهد حق خود را بگیرد، هرج و مرج پیش می‌آید. پس حقوق مردم باید از طریق حاکم شرع استیفا شود تا هرج و مرج پیش نیاید. اگر کسی بگوید در این صورت، از باب حکم ثانویه، تقاص به طور

استقلالی جایز نیست و ما در صدد بیان حکم اولیه هستیم، می‌گوییم همین به وجود آمدن هرج و مرج در صورت تقاص به طور استقلالی، نشانه این است که شارع، تقاص استقلالی با وجود تمکن رجوع به حاکم را تشریح نکرده است؛ زیرا باعث هرج و مرج می‌شود و احکام شارع بر اساس مصالح و مفاسد است و فعلی را که باعث مفسده به این بزرگی است، تشریح نکرده است. ذکر این نکته ضروری است در فرضی که شخص بی‌نه دارد و می‌تواند از طریق حاکم استیفای حق کند، ولی این کار سهولت ندارد، از باب حکم ثانویه، تقاص استقلالی جایز است که بحث ما حکم اولی است و نه ثانویه.

اشکال چهارم: روایات منصرف به عدم امکان استیفا توسط حاکم

مورد روایات، منصرف است به موردی که استیفا توسط حاکم امکان ندارد؛ زیرا به فرموده فقیه معاصر، آیت الله سبحانی در بیان روایت ابن زربی، «قال: قلت لأبي الحسن إنني أخالط السلطان فتكون عندی الجارية فيأخذونها، و الدابة الفارهة فيبعثون فيأخذونها، ثم يقع لهم عندی المال فلی أن أخذه؟ قال: خذ مثل ذلك و لا تزد علیه» (عاملی، وسائل الشیعه ۱۷: ۲۷۲)، خود سلطان مال شخص را گرفته است. پس چگونه شخص می‌تواند از طریق حاکم استیفای حق کند؟ یا حسنه ابی بکر حضرمی «قال: قلت له رجل علیه درهم فجحدنی و حلف علیها، یجوز لی إن وقع له قبلی درهم أن أخذ منه بقدر حقّی؟ قال: فقال: نعم» (همان ۲۷۴) اطلاقی ندارد که به آن تمسک شود؛ زیرا سائل و مجیب در مقام بیان نبوده‌اند و حتی انصراف به عدم بی‌نه دارد؛ زیرا اگر بی‌نه‌ای در کار بود، سائل آن را ذکر می‌کرد و می‌گفت آیا با وجود بی‌نه می‌توانم تقاص کنم؟ با ذکر این دو روایت، حال بقیه روایات معلوم می‌شود. پس از اساس، روایات دلالت بر جواز ندارند (سبحانی، نظام القضاء و الشهاده ۲: ۷۰). البته در فرضی که شخص بی‌نه دارد، ولی گرفتن حق توسط حاکم سهولت ندارد و دارای عسر و حرج است، از باب حکم ثانویه، تقاص استقلالی جایز است.

اشکال پنجم: عدم تفاوت بین منکر و مقرر ممتنع

اشکال مهمی که متوجه مجوزین است، این است که بین منکر و مقرر ممتنع چه فرقی هست؟ عده‌ای از فقهایی که در منکر، قائل به جواز تقاص بودند، در مقرر ممتنع، قائل به عدم جواز تقاص

شدند. مگر چه فرقی بین این دو وجود دارد؟ اگر به صرف اینکه طرف، صاحب حق است، پس می‌تواند حقیقش را از اموال منکر بگیرد؛ در فرض مقرر ممتنع هم شخص، صاحب حق است. پس باید بتواند تقاص کند، بلکه به طریق اولی در فرض مقرر ممتنع باید تقاص، جایز باشد؛ زیرا در این فرض، مدیون به دین، اقرار و از پرداخت امتناع می‌کند، ولی در فرض قبلی، اصلاً منکر بود. به عبارت دیگر، اگر شخص ادعای دینی را دارد و مدعی علیه انکار می‌کند، پس وجود دین ثابت نشده است، ولی می‌گوییم تقاص با وجود ثابت نشدن دین جایز است. اگر شخص ادعای دینی را کند و مدعی علیه به آن اقرار کند، ولی آن را ندهد، پس دین ثابت شده است، ولی می‌گوییم با وجود ثابت شدن دین، تقاص جایز نیست. لعمری هذا واضح.

اگر گفته شود در فرض مقرر و ممتنع، چون حاکم ولی الممتنع است، تقاص جایز نیست، می‌گوییم از آنجایی که شارع فقط در فرض امتناع به حاکم ولایت تصرف داده و در فرض انکار مدعی علیه و ثابت نشدن حق، ولایت تصرف نداده است، کشف می‌شود مدعی هم تا اثبات دعوا نکرده است، ولایت تصرف ندارد؛ زیرا اگر ولایت تصرف داشته باشد، یعنی قائل به این شده‌ایم که تصرف در مال غیر، تا اثبات دعوا نشود، برای احدی جایز نیست حتی حاکم ولی برای مدعی، جایز است. مطلب برای فرد منصف روشن است و توضیح بیشتر می‌شود توضیح واضحات.

ب) تقویت قول مخالفان

علاوه بر اشکال‌های وارد شده به ادله موافقان جواز، ادله مخالفان بسیار متقن و پذیرفتنی‌تر است. خلاف اصل بودن تصرف در اموال دیگری بدون اذن صاحبش، دلیل محکمی است؛ زیرا اموال هر کس محترم است و کسی حق تصرف در آن را بدون اذن صاحبش ندارد، مگر در موردی که شارع اجازه داده باشد و آن مورد در صورتی است که مدیون، دینش را ادا نمی‌کند و حاکم شرع در اموال او تصرف می‌کند و دینش را می‌پردازد. به عبارت دیگر، حاکم، ولی الممتنع است و می‌تواند در اموال ممتنعین از ادای دینشان تصرف کند. پس وقتی می‌گوییم در صورت امکان رجوع به حاکم شرع و استیفای حق توسط او، گرفتن حق توسط خود داین جایز نیست،

کلامی بس متین و محکم است؛ زیرا اولاً تصرف در مال دیگری، خلاف اصل است مگر در موضع ضرورت که ضرورت در محل بحث ما منتفی است؛ چون حاکم حق را استیفا می‌کند. ثانیاً طلب شخص یک دین کلی بر ذمه است و مشخص کردن آن در اموال متعدد مدیون، ولایتی می‌خواهد که فقط در اختیار حاکم است؛ زیرا او ولی الممتنع است. پس همان طور که آیت الله سبحانی می‌فرماید: «لا یعارضه شیء، حتی قاعده لاضرر» (نظام القضاء و الشهادة ۲: ۷۱)، چیزی با آن معارضه نمی‌کند حتی قاعده لاضرر؛ زیرا فرض این است که از طریق حاکم، حق استیفا می‌شود.

ج) امکان تفصیل در مسئله

شاید بتوان در مسئله قائل به تفصیل شد و قول مجوزین و قول نفی‌کنندگان را به طور مطلق قبول نکرد به این صورت که نظر آیت الله فاضل را در مسئله بپذیریم. آیت الله فاضل معتقد است تقاص استقلالی جایز است در صورتی که استیفا توسط حاکم عسر و حرج داشته باشد و در صورتی که استیفای حق توسط حاکم عسر و حرج نداشته باشد، جایز نیست: «فیما إذا أمکن ذلك بدون العسر و الحرج فالظاهر هو عدم جواز المقاصة» (تفصیل الشریعه ۳۹۷). علتی را که ایشان برای نظر خود به آن استناد می‌کند، استشهاد عرفی است: «لأنّ مورد تلك الأدلة علی ما هو المتفاهم عند العرف صورة انحصار طریق التوصل إلى الحقّ فی المقاصّة» (همان)؛ زیرا زمانی که از ائمه (ع) درباره جواز تقاص سؤال شد، زمانی بود که جلّ قضات که منصوب از طرف حاکم وقت بودند، غاصب و فاسد بودند و حاکم عادل کم بود. در نتیجه، استیفای حق توسط آنها عسر و حرج داشت و ائمه (ع) با توجه به شرایط آن زمان به جواز تقاص حکم می‌کردند. به عبارت دیگر، نظر آیت الله فاضل، نظر سوم در مسئله است و آن عبارت از تفصیل است. طبق آن، اگر استیفای حق توسط حاکم امکان داشته باشد، ولی عسر و حرج داشته باشد، تقاص استقلالی جایز است. اگر استیفا توسط حاکم عسر و حرج نداشته باشد، تقاص استقلالی جایز نیست.

در زمان حاضر که معمولاً پی‌گیری پرونده‌ها و سپری شدن زمان دادرسی بسیار طولانی است، از مصادیق عسر و حرج به شمار می‌رود و نظر فاضل کاربرد دارد و طبق آن تقاص

استقلالی جایز است. البته این امر کلی نیست و ممکن است در بعضی از مواقع، طولانی نباشد. در نتیجه، عسر و حرج، منتفی و به تبع آن، تقاص استقلالی جایز نیست. به طور کلی، نظر آیت الله فاضل خالی از قوت نیست.

نتیجه

- ۱- بنا بر آنچه در این تحقیق، مستدل و یا مستند شده است، می توان این نتایج را برشمرد:
 - ۱- در صورتی که طلب، عین باشد، به اتفاق فقهای شیعه، تقاص استقلالی مشروع است.
 - ۲- در صورتی که طلب، دین باشد و مدیون، معترف به آن باشد و از ادای آن ممتنع نباشد، تقاص مطلقاً جایز نیست.
 - ۳- در صورتی که استیفای حق از طریق حاکم شرع به هر دلیلی ممکن نباشد، از منظر تمامی فقهای امامیه، تقاص استقلالی جایز است.
 - ۴- بر خلاف نظر اکثریت فقهای شیعه بر جواز تقاص، هنگامی که مدیون، منکر دین کلی است، ولی داین بینه محکمه پسند دارد یا به آن مقرر است، ولی از ادایش امتناع می ورزد و استیفای حق از طریق حاکم ممکن است، به نظر می رسد تقاص استقلالی جایز نیست.
 - ۵- چنانچه قول مختار قابل پذیرش نباشد، به نظر می رسد که قول به تفصیل، ارجح است. در این قول، در صورت عسر و حرج در استیفای حق از طریق حاکم، تقاص استقلالی جایز است.

فهرست منابع

۱. ابن منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم. لسان العرب. چاپ ۳، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ هـ. ق.
۲. اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی و ابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۳. تبریزی، جواد بن علی. أسس القضاء و الشهادة. قم: مؤلف، بی تا.
۴. عاملی، حرّ، محمد بن حسن. وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل‌البت علیهم السلام، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۵. حمیری، نشوان بن سعید. شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم. بیروت: دار الفکر المعاصر، ۱۴۲۰ هـ. ق.
۶. گیلانی، نجفی، میرزا حبیب‌الله رشتی. کتاب القضاء. قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۱ هـ. ق.
۷. سبحانی، جعفر. نظام القضاء و الشهادة فی الشریعة الإسلامیة الغراء. قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۸ هـ. ق.
۸. سبزواری، سید عبدالاعلی. مهذب الأحکام. چاپ ۴، قم: مؤسسه المنار، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۹. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن. الخلاف. قم: دفتر انتشارات اسلامی و ابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۱۰. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن. تهذیب الأحکام. چاپ ۴، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۱۱. عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی. مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۱۲. عراقی، آقا ضیاء‌الدین، علی کزازی. کتاب القضاء. قم: مهر، بی تا.
۱۳. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. إرشاد الأذهان إلی أحکام الإیمان. قم: دفتر انتشارات اسلامی و ابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۱۴. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی و ابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۱۵. فاضل‌آبی، حسن بن ابی طالب یوسفی. کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، چاپ ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی و ابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ هـ. ق.

١٦. حلّی، فخرالمحققین، محمد بن حسن بن یوسف. إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: مؤسسه اسماعیلیان، ١٣٨٧ هـ. ق.
١٧. حلّی، فخرالمحققین، محمد بن حسن بن یوسف. المختصر النافع فی فقه الإمامیه. چاپ ٦، قم: مؤسسه المطبوعات الدینیة، ١٤١٨ هـ. ق.
١٨. حلّی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. چاپ ٢، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ١٤٠٨ هـ. ق.
١٩. موحّدی لنکرانی، محمدفاضل. تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - القضاء و الشهادات. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)، ١٤٢٠ هـ. ق.
٢٠. خویی، سید ابو القاسم موسوی. مبانی تکملة المنهاج. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، ١٤٢٢ هـ. ق.
٢١. موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا. کتاب القضاء. قم: دارالقرآن الکریم، ١٤١٣ هـ. ق.